مجموعه مقالات همايش، ص: 289

حكما و عرفا در" فرهنگ خراسان"

سيدحسين سيدموسوى‏[[1]](#footnote-1)

چكيده‏

كتاب" فرهنگ خراسان" ازجمله آثار ماندگار مرحوم عزيزالله عطاردى است كه براى تأليف آن سال‏ها تحقيق و مطالعه كرده و از نزديك فضاهاى مختلف جغرافيايى را لمس نموده است. تاكنون 7 جلد از كتاب مذكور منتشر شده كه فقط 5 جلد آن شامل اعلام، علما و دانشمندان است و در اين ميان حدود هشتاد تن از عرفا و حكماى محدوده طوس خراسان نيز معرفى شده است.

در اين مقاله ضمن معرفى كتاب فرهنگ خراسان و برشمردن اسامى عارفان و حكماى نامبرده شده در آن، مفصلا به زندگى ابوعلى فارمدى پرداخته، از اساتيد، شاگردان و فرزندان او ياد مى‏شود و نيز تعابير و حكايت‏هاى مربوط به وى بيان گرديده و در ادامه پنج حديث نقل‏شده از وى درباره غدير و اهل‏بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بيان مى‏گردد.

در پايان مقاله پيشنهادهايى جهت تكميل و ويرايش علمى كتاب" فرهنگ ارزشمند خراسان" ارائه شده است.

كليدواژه‏ها: حكيم، عارف، فرهنگ خراسان، عطاردى، ابوعلى فارمدى.

مجموعه مقالات همايش، ص: 290

مقدمه‏

قبل از شروع مقاله سروده مرحوم عطاردى درباره امام رضا عليه السلام كه در ابتداى جلد اول فرهنگ خراسان آمده است، تقديم مى‏شود:

اى حجت حق امام مطلق، فرزند نبى امين يزدان‏

اى پاك گهر ولى داور، اى وارث گنج علم و عرفان‏

هر گه به سخن دهان گشودى، گشتند تمام مات و حيران‏

بودند به محضر تو اخرس، هم اهل حديث و هم فقيهان‏

هم موبد و صابئى و دهرى، هم اهل كتاب و هم حكيمان‏

مغلوب شدند دشمنانت، با منطق وحى و علم و برهان‏

اى بوالحسن اى امام هشتم، خورشيد جهان مه «خراسان»

يكدم نظرى ز لطف بنما، بر خطه خاك پاك ايران‏

داريم اميد كز خدايت، نصرت‏طلبى براى آنان‏

اى باد صبا ز ما سلامى، بر مرقد او رسان ز احسان‏

يا رب به رسول و خاندانش، حاجات همه روا بگردان‏

معرفى" فرهنگ خراسان"

مرحوم عزيزالله عطاردى كتاب گران‏سنگ" فرهنگ خراسان" را ده‏ها جلد تنظيم كرده كه تاكنون هفت جلد آن منتشر شده است. اين اثر در دو بخش قابل‏تقسيم است. بخش اول فرهنگ خراسان به دو جلد تقسيم‏شده است و بخش دوم كه شامل اعلام علماء و دانشمندان است در پنج جلد تأليف گرديده است.

جلدهاى اول و دوم را به فضاهاى جغرافيائى و تاريكى اماكن خراسان اختصاص داده است.

مجموعه مقالات همايش، ص: 291

در جلد اول درباره طوس، نوقان، طابران، رادكان، تبادكان، سناباد، مشهد مقدس و تحولات آن، اماكن متبركه حرم رضوى، فضاهاى زيارتى در ادوار مختلف، احداث فلكه اول، تخريب بزرگ‏سال 1354، طرح توسعه حريم رضوى، طرح مسكن‏سازان خراسان، خيابان‏ها، ميدان‏ها، بزرگراه‏ها، زيرگذرها و محلات مشهد، مساجد مشهد مقدس، حسينيه‏ها و تكيه‏هاى مشهد مقدس، مزارات مشهد مقدس، آثار تاريخى منطقه طوس مطالب ارزنده‏اى ارائه‏شده است.

در جلد دوم به اين سرفصل‏ها برمى‏خوريم: موقوفات مشهد مقدس (به همراه واقفان)، مدارس علوم دينىِ مشهد مقدس، آموزش‏وپرورش مشهد مقدس (دبستان‏ها، راهنمايى‏ها، دبيرستان‏ها، دانشسراها و تربيت‏معلم)، دانشگاه مشهد و دانشگاه آزاد، كتابخانه‏هاى مشهد مقدس، روزنامه‏هاى مشهد مقدس از آغاز تا امروز، چاپخانه‏هاى مشهد از آغاز تا امروز، صداوسيماى مشهد، هنر و صنايع‏دستى در مشهد، آموزشگاه‏هاى حرفه‏اى و فنى مشهد، منابع آب مشهد، برق مشهد از آغاز تا عصر حاضر، تجارت در مشهد مقدس، كشاورزى و دامدارى در مشهد، صنايع و كارخانجات مشهد، مخابرات و پست در مشهد، جهاد سازندگى در مشهد، بنياد مسكن مشهد، تربيت‏بدنى مشهد (انواع ورزش‏ها و باشگاه‏ها)، شهردارى مشهد، هلال‏احمر مشهد، بيمارستان‏ها، درمانگاه‏ها، مراكز درمانى و بهداشتى مشهد، بنياد شهيد انقلاب اسلامى مشهد، مؤسسات و سازمان‏هاى خيريه مشهد، صندوق‏هاى قرض‏الحسنة در مشهد، انجمن‏هاى مشهد از آغاز تا عصر حاضر، احزاب و گروه‏هاى سياسى مشهد، تالارها و باشگاه‏هاى مشهد، سينماها و تماشاخانه‏هاى مشهد، وسايل نقليه موتورى در مشهد، هواپيما در مشهد، راه‏آهن مشهد، پايانه (مسافرى) در مشهد، سازمان اتوبوسرانى مشهد و حومه، مهمانخانه‏ها و مسافرخانه‏هاى مشهد، باغ‏ها و بوستان‏هاى مشهد، آب‏انبارها و يخچال‏هاى مشهد مقدس، آسياب‏هاى مشهد، گرمابه‏هاى مشهد، نفت و گاز در مشهد، راه‏هاى ارتباطى مشهد، ييلاقات مشهد، خواروبار و مواد غذائى در مشهد، مليت‏هاى مختلف در مشهد، مشهد مقدس و انقلاب اسلامى، مشهد مقدس در دفاع مقدس و اسامى شهدا و ايثارگران، مشهد و جهانگردان خارجى، بخش طرقبه، شهرستان چناران، شهرك گلبهار، غارهاى ناحيه مشهد، مجتمع صنعتى گوشت مشهد، قطار شهرى مشهد، نمايشگاه بين‏المللى‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 292

مشهد و درمجموع دو جلد اول و دوم شامل 67 عنوان مى‏شود.

وى در خصوص زحمات كشيده شده در تأليف كتاب مى‏نويسد:

«ما براى تأليف اين كتاب صدها كتب چاپى و خطى را در طول سال‏ها موردبررسى و تحقيق قرارداديم، اسناد و مدارك علمى، تاريخى و فرهنگى را مطالعه نموديم، با رجال علم و اهل فضل و كمال به مصاحبه نشستيم، از آثار باستانى و مزارات ناحيه طوس در دشت و كوهستان ديدن كرديم و نوشته‏هاى موجود را يادداشت نموديم.

با آهوى بيابان كوه‏ها، درّه‏ها، تپه‏ها و جلگه‏ها را طى كرديم، از درّه‏هاى هزار مسجد و بينالود گذشتيم و خود را بالاى كوه هزار مسجد و در حقيقت به بام خراسان رسانديم. درّه‏هاى عميق آن كوه تاريخى را پيموديم و پيرامون آن را دور زديم، چشمه‏ها، رودخانه‏ها، جويبارها و منابع آب مشهد مقدس را كه از درّه‏هاى صعب‏العبور مى‏گذرند و به‏طرف جلگه مشهد مقدس سرازير مى‏گردند، مشاهده نموديم.

از تعدادى دهات باستانى اطراف مشهد بازديد كرديم و در گورستان‏ها و مزارات به تحقيق و بررسى مشغول شديم، كتيبه‏هاى روى قبور را يادداشت كرديم، ما از مزارع سرسبز و خرم و باغ‏هاى ميوه و مجتمع‏هاى كشاورزى و صنعتى بازديد نموديم. سدها، نيروگاه‏ها و تصفيه‏خانه‏هاى آب را ديديم و با كارشناسان و مسئولان آن‏ها به گفتگو نشستيم.

با مقامات عاليه استان و مديران و رؤساى كل ادارات و كارشناسان مصاحبه‏هايى انجام داديم با مسئولان دانشگاه مشهد و دانشگاه آزاد، مدرسه عالى شهيد مطهرى، صداوسيما، آموزش‏وپرورش، اوقاف، مخابرات، آب، برق، كشاورزى، دامدارى، صنايع، هنرهاى دستى، بيمارستان‏ها، درمانگاه‏ها، تربيت‏بدنى، هواپيمايى كشورى و سازمان مسكن به گفتگو نشستيم.»[[2]](#footnote-2)

مجموعه مقالات همايش، ص: 293

" فرهنگ خراسان" شامل چه افرادى است؟

وى در ابتداى جلد اول مى‏نويسد: «در اين بخش از علماء، فضلا و رجال بزرگ ناحيه طوس به شرح ذيل تحقيق و بحث مى‏گردد:

حالات و خصوصيات رجال و دانشمندانى كه در مشهد مقدس، نوقان، طابران رادكان و تبادكان متولدشده‏اند و يا در قراء و قصبات ناحيه طوس پا به عرصه وجود گذاشته‏اند و به‏عنوان مشهدى، طوسى، نوقانى، طابرانى، رادكانى و تبادكانى در كتاب‏هاى تاريخى و تذكره‏هاى رجال علم و ادب يادشده‏اند.

علماء و دانشمندانى كه در شهرها و قراء و قصبات ديگر متولدشده‏اند و در حوزه‏هاى علميه ديگر شهرها تحصيل‏كرده و به مقامى از فضل و كمال رسيده‏اند و بعد به مشهد مقدس مهاجرت كرده و در جوار حضرت رضا عليه السلام سكونت نموده‏اند و به تدريس و تأليف و تربيت شاگردان پرداخته و منشأ كارهاى علمى و اجتماعى شده‏اند و يادگارهايى از خود به‏جاى گذاشته‏اند.

طلاب و محصلانى كه براى تحصيل معارف و علوم به مشهد مقدس آمده و در مدارس و آموزشگاه‏هاى اين شهر درس‏خوانده و بعدازآن خود از علماء و مدرسان حوزه علميه شدند شاگردانى تربيت كردند و يا آثار علمى و اجتماعى از خود به يادگار گذاشتند و در زندگى خود مصدر خدمات شدند.

علماء و دانشمندانى كه براى مدتى در مشهد مقدس اقامت نموده، اما در همين مدت اوقات خود را در تدريس و تحقيق در علوم و معارف گذرانيده و با بحث و گفتارهاى سودمند در ميان مردم اثرهاى نيكويى گذاشتند و اهل علم و ادب از محضر آن‏ها منتفع بوده و كسب فيض نموده‏اند.

شخصيت‏هاى علمى و فرهنگى كه براى زيارت به مشهد مقدس مشرف گرديده‏اند، اگرچه اقامتشان كوتاه بوده، ولى در همين مدت در مشهد مجالس علمى و تبليغى تشكيل داده و طلاب علوم و محصلان و عموم مردم از آن‏ها استفاده كرده و از آنان علوم و معارف آموخته و يا اجازه روايتى بين آنان رد بدل شده باشد.

معماران، مهندسان، نقاشان، مذهبان، كاشى‏سازان، صحافان، منبت‏كاران، خطاطان،

مجموعه مقالات همايش، ص: 294

حجاران، نجاران، كتيبه‏نويسان و كليه كسانى كه در بيوتات و اماكن مقدسه و مساجد و مدارس از خود يادگارى گذاشته‏اند، چه اكنون اثرى از آن‏ها باشد يا نباشد.

متوليان و كارگزاران آستان قدس رضوى و بانيان مؤسسات خيريه از قديم‏ترين زمان تا قرن معاصر و بيان كارها و خدمات آن‏ها در توسعه اماكن زيارتى و كوشش در رفاه حال زائران و خدمت به مردم مشهد مقدس.

واليان و حاكمان ناحيه طوس و مشهد مقدس در اعصار گذشته تا قرن حاضر و شرح‏حال و خدمات آن‏ها و كارهايى كه در مشهد مقدس انجام داده‏اند.

سلاطين، پادشاهان ايران، اميران و خوانين منطقه خراسان كه در مشهد مقدس از خود آثارى بر جاى گذاشته و يا در آنجا دفن شده باشند، بيان كارهاى آن‏ها در مشهد مقدس ازنظر فرهنگى، سياسى، عمرانى و اجتماعى.

شخصيت‏هاى مذهبى، علمى، فرهنگى و سياسى كه در شهرها و كشورهاى مختلف درگذشته‏اند، جنازه‏هاى آن‏ها به مشهد مقدس حمل گرديده و در آنجا به خاك سپرده‏شده‏اند و در اين ميان گروهى از مشاهير و بزرگان هستند، اگرچه اين‏گونه افراد نقشى در توسعه حرم رضوى و مشهد مقدس نداشته‏اند، ولى چون در اين خاك مقدس خفته‏اند و در جوار رضا عليه السلام آرميده‏اند، مختصرى از حالات آن‏ها در اين كتاب خواهد آمد.»[[3]](#footnote-3)

در اين اثر با توجه به موارد يادشده نام 2152 تن از نام‏آوران و انديشمندان آمده است.

آنچه در اين مقاله انجام گرفت تنها در خصوص فيلسوفان، حكما و عرفاى خراسان و يا كسانى كه وارد خراسان شده‏اند، بود؛ اما با توجه به حجم عظيم اطلاعات داده‏شده مى‏توان متكلمان، فقها، اصوليون، محدثان، قاريان، مورخان، مفسران، شاعران، خطاطان،

مجموعه مقالات همايش، ص: 295

هنرمندان (مثل نقاشان و تهذيب‏كاران)، خيرين، سازندگان بناها، معماران، سياستمداران، دراويش، اديبان، زاهدان و پارسان، مدرسين و مؤلفين و ... را نيز موردتحقيق مستقل قرارداد.

اسامى عرفا و حكما در" فرهنگ خراسان"

جلد سوم: آقابزرگ حكيم شهيدى (6)، ابوالحسن حافظيان (59)، ابوالحسن رواقى (77)، ابوالحسن عراقى (81)، ابوطالب جعفرى (97)، ابوالعباس بن مسروق (104)، ابوعبدالله تروغبذى (109)، ابوعلى طوسى اميرسيد (114)، ابوعمروبن حسن طوسى (117)، ابوالقاسم ازغدى مشهدى (123)، ابوالقاسم گرگانى (133)، ابونصر سراج طوسى (151)، احمد طابرانى (193)، احمد بن محمد رودبارى (248)، احمد بن محمد غزالى (252)، اسماعيل مؤذن ازغدى (337)، اسماعيل بن زاهر نوغانى (342)، اسماعيل بن نصر طوسى (346)، بابا محمود طوسى (429)، بابا قلندر (429)، بديع مشهدى (450)، جعفربن محمد طوسى (501)

جلد چهارم: حاج ميرزا حبيب مشهدى (12)، حسين حسينى قمى (274)، حسين يزدى ندوشنى (317)، حمزه طوسى (332)، حمزه بن عبدالملك (334)

جلد پنجم: عارف عنبرانى (75)، عارف مشهدى (76)، عبد الجواد اعدادى (129)، عبدالحسين طباطبائى (138)، عبدالرحمان شيرازى (197)، عبدالرحمان گهواره‏گر (199)، عبدالله برزش آبادى (243)، عبدالله قندهارى (274)، عسكرى امام جمعه مشهد (343)، على آقا تبريزى (356)، على مايانى (438)، على بن حسين طوسى (456)، على بن فضل فارمدى (457)، على بن قرچغا در مشهد (461)، على بن محمد غزالى (462)، عمر ابردهى (475)

جلد ششم: فضل بن على فارمدى (7)، فضل بن محمد فارمدى (8)، فضل‏الله بن على طوسى (12)، قاسم خراسانى (24)، لطفعلى خاكى (70)، مؤمن دستجردى (81)، شيخ مجتبى قزوينى (102)، مجيد الدين طوسى 112)، محمدتقى رضوانى (220)، محمد عارف (359)، محمد عصار تهرانى (360)، محمدعلى مؤذن (381)، محمد معشوق طوسى (476)، محمد

مجموعه مقالات همايش، ص: 296

معصوم شيرازى (480)، محمد نجف كرمانى (519)، محمد بن ابى بكر طوسى (578)، محمد بن ابى بكر عارف طوسى (578)

جلد هفتم: محمد بن حسين طوسى (38)، محمد بن حمزه طوسى (79)، محمد بن فضل فارمدى (فرزند فضل بن محمد) (122)، محمد بن محمد تبادكانى (137)، محمد بن محمد نقندرى (145)، محمد بن محمد طوسى (154)، محمد بن محمد خواجه نصير الدين طوسى (154)، محمد بن محمد غزالى طوسى (ابوحامد) (207)، محمد بن هبةالله مشهدى (263)، محمود بدر الدين (266)، محى‏الدين طوسى (355)، مرتضى مطهرى (376)، موسوى عزالدين زنجانى (455)، نصر بن ابونصر طوسى (509)، نصوح طوسى (521)، يوسف بن عمر طوسى (611)، يوسف ابن طوسى (611). درمجموع 77 نفر

از ميان افراد فوق تنها چهار نفر حكيم و فيلسوف هستند، (آقابزرگ حكيم شهيدى، بديع مشهدى، خواجه نصير الدين طوسى، عبدالحسين طباطبائى) بقيه عارفان اين سرزمين پهناور را شامل مى‏شوند.

ابوعلى فارمدى‏

ابتدا آنچه را در فرهنگ خراسان درباره اين عارف قرن پنجم آمده است مى‏آوريم سپس با تفصيل بيشتر موضوع را پيگيرى مى‏كنيم.

فضل بن محمد فارمدى (1340)

او از مشاهير رجال علم، ادب، عرفان و تصوف بود، شرح‏حال او در اكثر تذكره‏هاى رجال عرفان و تصوف آمده است و همگان از او تجليل و تكريم نموده‏اند. او علاوه بر اينكه از صوفيان مشهور عصر خود بوده، از اهل حديث و روايت هم به‏حساب آمده است. قبر او هم‏اكنون در آبادى فارمد در شمال شهر مشهد مقدس موجود است.

فارمد و فاز دو آبادى تاريخى منطقه طوس بوده و در نزديك هم قرار دارند. مشهدى‏ها به آن دو آبادى «پاز» و «پرمى» گويند، از پاز حكيم ابوالقاسم فردوسى برآمد و از پرمى فضل‏بن محمد و فرزند او بيرون‏شدند و هركدام در تاريخ علم و ادب و عرفان جاى خود را

مجموعه مقالات همايش، ص: 297

دارند.

ابوسعد سمعانى در كتاب انساب ذيل عنوان «فارمدى» گويد: فارمد يكى از آبادى‏هاى طوس است و فضل بن محمد فارمدى طوسى از اين آبادى است. فضل بن محمد زبان خراسان و شيخ آن سرزمين است، او راهى نيكو دارد و شاگردان و يارانى را تربيت كرد. مجلس وعظ و ارشاد او مانند باغى بود كه در آن انواع گل‏ها و ميوه‏ها وجود داشت.

او از عبدالله محمد بن عبدالله شيرازى و ابوحامد محمد بن محمد غزالى و ابو عبدالرحمان نيلى و مانند آن‏ها حديث فراگرفت و گروهى هم از او روايت مى‏كنند، او در فارمد طوس درگذشت و من چند بار قبر او را زيارت كردم، از وى سه فرزند باقى ماند، ابوالمحاسن على و ابوالفضل محمد و ابوبكر عبدالواحد.

عبدالله بن اسعد يافعى در مرآت الجنان در وفيات سال 477 گويد: در اين سال شيخ بزرگ و عالى‏شأن فضل بن محمد، مرشد و شيخ خراسان ابوعلى معروف به فارمدى درگذشت، عبدالغافر گويد: او در عصر خود شيخ شيوخ و صاحب طريقت بود.

فضل بن محمد فارمدى در وعظ و تذكير دست بلندى داشت و كسى نمى‏توانست با او برابرى كند، او زيبا سخن مى‏گفت و پاكيزه صحبت مى‏كرد، در معاشرت با مردم نيك‏رفتار بود و سخنان لطيف و جذابى القاء مى‏نمود، او وارد نيشابور گرديد و با استاد ابوالقاسم قشيرى هم‏نشين شد و در راه رسيدن به مقصود بسيار كوشش كرد و به مقاماتى هم رسيد، او موردتوجه خواجه نظام الملك واقع شد و حدود هفتادسال زندگى نمود و از گروهى هم روايت كرد.

عبد الحى حنبلى در شذرات الذهب در وفيات سال 477 گويد: ابوعلى فارمدى فضل بن محمد زاهد و شيخ خراسان در عصر خود بوده است.

او از ابوعبدالله باكويه روايت مى‏كرد و هفتادسال عمر نمود، عبدالرئوف مناوى در طبقات الاولياء گفته: او از علماء شافعى بود و به مذاهب سلف و روش گذشتگان آشنايى داشت.

مجموعه مقالات همايش، ص: 298

او در تصوف نشو و نما يافت و از رموز آن آگاهى پيدا كرد، او از ابوحامد غزالى فقه آموخت، وى از ابوعثمان صابونى و ديگران استفاده كرد و در تحصيل علم و ادب بسيار كوشش نمود و موردتوجه و عنايت ابوالقاسم قشيرى قرار گرفت و از او راهنمايى يافت.

فضل بن محمد در حوزه درس قشيرى شركت نمود و اسرار و رموز را از وى فراگرفت و بسيار كوشش كرد تا گوى سبقت را از ديگران ربود و از مشاهير زمان خود درآمد و در ميان مشايخ معروفيت پيدا كرد و سخنگوى زمانش شد و همگان را به‏طرف خود جلب كرد.

فضل بن محمد در ميهنه‏

در كتاب اسرارالتوحيد از روابط او با ابوسعيد ابوالخير مكرر يادشده است. از اين مطالب به‏خوبى معلوم مى‏گردد كه فضل بن محمد فارمدى از ابوسعيد استفاده كرده و در نيشابور و طوس از او رموز و اسرار را فراگرفته است، او گاهى هم به ميهنه مى‏رفته و در مجالس ابوسعيد شركت مى‏كرده است.

فضل بن محمد گويد: من به خدمت شيخ ابوالقاسم گرگانى رسيدم و او مرا با انواع رياضت‏ها فرمود و مهذب و مؤدب شدم. او مرا به ابوبكر عبدالله برادرى فرمود و هر دو را به خدمت شيخ ابوسعيد فرستاد به ميهنه، چون به ميهنه رسيديم و سنن و شرايط به‏جاى آورديم و به خدمت شيخ رفتيم.

حسن مؤدب را شيخ بفرمود كه ابزارى بياورد و به من داد، شيخ به من فرمود كه بدين ابزار گرد را از ديوار دور مى‏كن و ابوبكر عبدالله را فرمود كه كفش درويشان راست مى‏دار، چون سه روز مقام كرديم و اين خدمت به‏جاى آورديم روز چهارم فرمود كه به خدمت شيخ ابوالقاسم بايد رفت.

چون به خدمت شيخ ابوالقاسم آمديم و مدتى بر اين گذشت و هر دو شيخ برحمت حق سبحانه و تعالى نقل كردند، سخن بر من گشاده گشت و مريدان پديد آمدند و قبول‏ها ظاهر شد وصيت و آوازه من در جهان منتشر گشت.

مجموعه مقالات همايش، ص: 299

فارمدى در مجلس مشايخ‏

جامى در كتاب نفحات الانس او را از شاگردان استاد ابوالقاسم قشيرى و ابوالقاسم گرگانى ذكر كرده و از فضل بن محمد نقل كرده كه او گفت: من در نيشابور نخست در مجلس ابوسعيد شركت مى‏كردم و بعدازاينكه ابوسعيد نيشابور را ترك كرد، من به طوس بازگشتم و نزد شيخ ابوالقاسم گرگانى رفتم، او در مسجد با جمعى از شاگردان و مريدان نشسته بود، من ابتدا دو ركعت نماز تحيت را به‏جاى آوردم و سپس نزد شيخ رفتم، او سر در پيش داشت و بعد سر خود را بلند كرد و به من خوش‏آمد گفت.

او به من گفت: هنوز به جايى نرسيده‏اى، اما اگر تربيت يابى به جايى خواهى رسيد، من در آنجا مقام نمودم و در مجلس او شركت مى‏كردم و به رياضت و مجاهده روى آوردم، او مرا موردعنايت و توجه قرارداد و دختر خويش را به عقد من درآورد و بعد از مدتى شيخ دستور داد تا من مجلس ترتيب دهم و سخن بگويم.

معاصران او

در نامه دانشوران آمده ابوعلى فضل بن محمد فارمدى از اجله فضلاى عرفاى قرن پنجم هجرى است و معاصر است با القادر بالله خليفه عباسى و از سلاطين با طغرل بگ و آلب ارسلان و سلطان ملكشاه هم‏زمان بود و در عصر خويش به فنون فضايل ظاهر و باطن مسلم و بر امثال و اقران خويش ازهرجهت مقدم بود.

خواجه نظام الملك طوسى را نسبت به وى ارادتى بود و همواره در امور از او استمداد همت مى‏نمود و در زمره معتقدين وى محسوب مى‏گشت دولت شاه سمرقندى در تذكره خود در حالات حكيم سنايى آورده كه شيخ ابو يوسف همدانى از مريدان ابوعلى فارمدى بود و امام ابوحامد محمد غزالى با وجود فضل و كمال معتقد شيخ ابوعلى بوده و در آخر مريد او شد.

ابوعلى فارمدى و حديث غدير

او يكى از راويان حديث غدير و ولايت و امامت اميرالمؤمنين عليه السلام در قرن پنجم‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 300

مى‏باشد، ابراهيم بن محمد جوينى در كتاب فرائد السمطين باب نهم‏[[4]](#footnote-4) از مشايخ خود از فضل بن محمد فارمدى نقل كرده كه او گفت: من از استادم امام ابوالقاسم عبدالله بن على كه شيخ وقت خود بود و از بزرگان طريقت بشمار مى‏رفت و همگان او را مى‏شناختند، شنيدم كه مى‏گفت:

ابوالحسن على بن محمد بن بندار قزوينى براى من روايت كرد كه شيخ من على بن عمر حيرى از مشايخ خود به سند متصل از صحابى بزرگ براء بن عازب روايت مى‏نمود كه ما در خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در حجة الوداع بوديم، حضرت رسول بعد از مناسك حج در غدير خم فرود آمدند و نداى الصلاة جامعه سر دادند.

بعدازاينكه مردم اجتماع كردند، دست على عليه السلام را گرفت و به مردم حاضر گفت:

«فان هذا مولى من أنا مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؛

اى مردم اين على عليه السلام رهبر و پيشواى كسانى است كه من رهبر آن‏ها هستم، بار خدايا دوست بدار كسى را كه على عليه السلام را دوست داشته باشد و دشمن بدار كسى را كه على عليه السلام را دشمن بدارد.»

نگارنده مى‏گويد: «در كتاب فرائد السمطين روايات متعددى از فضل بن محمد فارمدى در فضائل و مناقب على عليه السلام نقل گرديده است.»[[5]](#footnote-5)

درگذشت او

فضل بن محمد فارمدى در سال 477 در فارمد درگذشت و در زادگاهش به خاك سپرده شد، در گذشته‏هاى دور بالاى قبر او بنائى بوده است ولى اكنون قبر او زير آسمان و در گورستان آبادى فارمد در كناره جاده قرار دارد و سنگى كه نام و خصوصيات او بر آن نوشته‏شده، بالاى قبر قرار دارد. شرح‏حال او در اكثر كتب و تذكره‏هاى رجال تصوف و

مجموعه مقالات همايش، ص: 301

عرفان آمده است و ما نكات برجسته زندگى او را در اينجا ذكر نموديم.[[6]](#footnote-6)

محمد بن فضل فارمدى (1855)

او فرزند فضل بن محمد فارمدى عارف مشهور است كه شرح‏حالش در اين كتاب گذشت، فرزند او محمد بن فضل هم از علماء و محدثان و عارفان عصر خود بود، ابوسعد سمعانى در انساب ذيل عنوان (فارمدى) مى‏گويد: فارمد از آبادى‏هاى طوس است و فضل بن محمد از اين آبادى است و قبرش هم در آنجا مى‏باشد.

او چند فرزند داشت كه يكى ابوالفضل محمد بن فضل بود. او مردى زاهد، ظريف و عفيف به‏شمار مى‏رفت و از ابوالمظفر موسى بن عمران انصارى و ابوعمرو عثمان بن محمد و ديگران روايت مى‏كرد.[[7]](#footnote-7)

على بن فضل فارمدى (1233)

او فرزند فضل بن محمد فارمدى عارف مشهور است، على بن فضل از علماء و بزرگان زمان خود بوده است، ابوسعد سمعانى در كتاب انساب ذيل عنوان فارمذى گويد: ابوالمحاسن على بن فضل از زاهدان بود و مردم به او اعتقاد داشتند، او از ابوبكر محمد بن ابى الهيثم و گروهى حديث شنيد.

ابراهيم بن محمد جوينى در فرائد السمطين باب نهم روايتى از طريق على بن فضل فارمدى مسنداً از براء بن عازب درباره حديث غدير نقل مى‏كند كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: على بر كسانى كه من مولى و رهبر آن‏ها هستم، مولى و سرپرست مى‏باشد، در اين هنگام عمر بن خطاب برخاست و اين مقام را به على عليه السلام تهنيت گفت.

در باب بيست و چهارم همين كتاب نيز از شيخ‏الاسلام ابوالمحاسن على بن فضل فارمدى به سند متصل از عبدالله روايت مى‏كند كه گفت: هنگامى‏كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در نماز به سجده مى‏رفت، حسن و حسين بر پشت او قرار مى‏گرفت، هنگامى‏كه جلو آن‏ها را

مجموعه مقالات همايش، ص: 302

مى‏گرفتند، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى‏فرمود: آن‏ها را آزاد بگذاريد.[[8]](#footnote-8)

فضل بن على فارمدى (1339) (فضل بن على بن فضل بن محمد فارمدى)

از علماء و رجال تصوف در عصر خود بوده است. ابوسعد سمعانى در كتاب التحبير گويد: ابوعلى فضل بن على بن فضل فارمدى طوسى از خاندان علم و تصوف بود و در زمان خود موردتوجه قرار داشت، او حفيد امام ابوعلى بزرگ فارمدى و فرزند شيخ ابوالمحاسن فارمدى طوسى بود و از پدرش حديث شنيد، من در طوس از او حديث شنيدم، ابوعلى در يازدهم ماه ذى الحجة سال 537 درگذشت.

ياقوت حموى در معجم البلدان ذيل عنوان «فارمد» او را عنوان كرده و گويد: فضل بن على بن فضل ابوعلى طوسى از خاندان علم و تصوف بود، ابوسعد سمعانى و ابوالقاسم بن عساكر از او حديث شنيدند، او در سال 537 درگذشت.

حافظ ابن عساكر در مشيخه خود برگ 164 گويد: فضل بن على بن فضل ابوعلى فارمدى طوسى از صوفيان بود، من در طابران در مجلس درس او شركت كردم و از او حديث شنيدم، او از پدرش ابوالمحاسن و ابوبكر محمد بن عبدالصمد مروزى روايت مى‏كرد. رافعى در كتاب التدوين ذيل عنوان محمد بن على بن محمد گويد: او از ابوعبدالله طوسى كتاب اربعين ابوعلى فارمدى را روايت مى‏كند، از اينجا معلوم مى‏گردد كه فضل بن على فارمدى يك مجموعه حديثى به نام اربعين داشته است و علماى قزوين نسخه‏اى از آن را داشته‏اند.[[9]](#footnote-9)

اينك تفصيل بيشتر

كاشفى نام ابوعلى را فضيل بن محمد آورده است.[[10]](#footnote-10)

مجموعه مقالات همايش، ص: 303

آبادى فارمد[[11]](#footnote-11)

فارمذ با توجه به نگارش سمعانى و نقل سبكى فارَمَذ خوانده‏شده، وى تصريح مى‏كند كه «فاء» و «راء» در اين كلمه مفتوح بوده و بين آن دو الف وجود دارد،[[12]](#footnote-12) البته سبكى ميم را ساكن نيز گرفته است (فارَمْد بر وزن خوارزم). درحالى‏كه صاحب معجم البلدان «راء» را ساكن تلفظ كرده است،[[13]](#footnote-13) به نظر مى‏رسد با توجه به هم‏عصر بودن سمعانى ضبط وى دقيق‏تر باشد و ممكن است در گذشت زمان تلفظ اين كلمه تغيير كرده باشد. شبيه اين تغيير را در سُرّمن‏راى كه به سامرّا تبديل شده و يا نيش طوفان كه به نشتيفان و تَهِ باد به تيّباد تغيير يافته‏است. از باب سهولت در تلفظ.

اساتيد ابو على فارمدى‏

در منابع رجالى اساتيد وى به شرح ذيل آمده است:

ابو حسان مزكى، ابو حامد غزالى بزرگ (عموى غزالى معروف)، ابوبكر مفيد، ابوعبدالله بن باكويه شيرازى صوفى، ابن مسرور، ابوحسين، كنجروذى، بحيرية، ابو عبدالرحمن نيلى، ابومنصور عبدالقاهر بغدادى، ابوحسان مزكى، ابو القاسم قشيرى، ابو سعيد ابوالخير، ابو عثمان صابونى. سمعانى مى‏گويد فرزندش ابوبكر و گروهى ديگر براى من از وى روايت كردند.[[14]](#footnote-14)

مجموعه مقالات همايش، ص: 304

سبكى در طبقات خويش از احمد بن محمد شيخ ابوحامد غزالى را با پسوند قديم و كبير ياد مى‏كند و شرح زندگى وى را مطرح مى‏نمايد و در خصوص اينكه ابوعلى فارمدى نزد ابوحامد غزالى شاگردى كرده باشد ضمن طرح ايراداتى درنهايت نتيجه مى‏گيرد، غزالى استاد ابوعلى غير از ابوحامد غزالى معروف است و ضمن طرح دلايلى ازجمله كلام سمعانى كه از استاد ابوعلى با لفظ غزالى كبير ياد مى‏كند نتيجه مى‏گيرد، قبل از ابوحامد، غزالى ديگرى بوده است و وى موفق به كشف زندگى وى شده و آن را توضيح داده است.[[15]](#footnote-15)

درحالى‏كه از تعابير جامى و خود ابوعلى برمى‏آيد كه وى شاگرد ابوالقاسم قشيرى بوده و از ابوسعيد ابوالخير نيز بهره برده است، اما سمعانى آن دو را جزء اساتيد وى به‏حساب نياورده است. البته كاشفى در رشحات تصريح مى‏كند كه در وعظ و تذكير شاگرد قشيرى است و در تصوف به ابوالقاسم كُرَّكانى و ابوالحسن خرقانى انتساب دارد.[[16]](#footnote-16)

بعيد نيست كه تذكره‏نويسانى همچون سمعانى آنجا كه از اساتيد وى يادكرده‏اند مقصودشان علوم ظاهرى بوده است؛ چراكه وى تحصيلات خويش را در طوس به پايان برده و براى بهره‏مندى از استادان عرفان و تصوف به نيشابور رفته و بعد از مدتى به طوس بازگشته و از محضر ابوالقاسم كُرَّكانى بهره‏مند گشته و به دامادى وى نائل آمده است.

فرزندان او

1. على‏بن فضل‏بن محمد فارمدى كتاب متفق‏[[17]](#footnote-17) جوزقى را از احمد مغربى و تفسير

مجموعه مقالات همايش، ص: 305

سعيدبن حميد را از شيخ زمانش ابوالقاسم كُرَّكانى شنيد.[[18]](#footnote-18)

ابوالمحاسن فضل‏الله بن سرهنگ زنجانى از او خرقه گرفته است. على بن فضل نيز از جد مادريش ابوالقاسم كُرَّكانى خرقه گرفته.[[19]](#footnote-19) سمعانى در ادب الاملاء سلسله سندى احاديث پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را به ابوبكر عبدالواحد بن فضل بن على فارمدى و ... مى‏رساند.[[20]](#footnote-20) وى در الانساب در مورد فيروزآبادى (ابواسحاق ابراهيم بن على بن يوسف) مى‏گويد وى در طوس از ابوبكر فارمدى حديث شنيده است.[[21]](#footnote-21)

2. برادرش ابوالفضل محمد بن ابى على از استادانى مثل ابوالمظفر موسى بن عمرانه انصارى و ابو عمرو عثمان بن محمد بن عبيدالله المحمى و ... حديث شنيده است. وى زاهدى بوده است كه سمعانى او را ملاقات نكرده است.

3. سمعانى در الانساب مى‏نويسد: فرزندش ابوبكر و گروهى ديگر از ابوعلى فارمدى براى من روايت كردند. وى همچنين درباره‏ى ابوالمحاسن على بن فضل مى‏گويد؛ وى زاهدى مبارك بوده و نزد خواص و عوام مقبول افتاده است. استادان وى ابن هيثم ترابى، ابوالخير بن ابى عمران صفار و جد مادرى‏اش ابوالقاسم كُرَّكانى بوده‏اند. شاگردان وى: فرزندش ابوعلى فضل بن على فارمدى و گروهى ديگر مى‏باشند.

ابوبكر عبدالواحد بهترين بازمانده ابوعلى فارمدى است كه داراى حسن اخلاق منزلت عالى است، وى سفرهاى بسيار كرد و استادان وى: پدرش، پدربزرگش ابوالقاسم كُرَّكانى، ابوالفتح نصر بن محمد بن على، در طوس و در مرو ابوعبدالله محمد بن حسن مهر بند قشايى، ابوالخير محمد بن موسى بن عبدالله صفار و در نيشابور ابواسحاق ابراهيم بن على‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 306

بن يوسف شيرازى و ابوبكر احمد بن على بن خلف شيرازى و در بغداد ابوعلى محمد بن سعيد بن نبهان كاتب و ابوالقاسم على بن احمد بن بيان رزّاز و ... سمعانى در پايان مى‏گويد: او را درك كرده و نزد وى فراوان كتاب خوانده‏ام و ملازم او بوده‏ام تا جايى كه كتاب «الاجزاء» را نزدش خواندم. مرا گرامى مى‏داشت و در نوبت دومى كه به طوس رفتم فلج شده و خانه‏نشين گشته بود. مردم بر او وارد نمى‏شدند، من بر او وارد شدم و او را در حالى ملاقات كردم كه در زاويه‏اى از خانه نشسته بود و امكان تحرك نداشت، سپس گريه كردم و لحظاتى نشستم و سپس به نيشابور مراجعت كردم. وى در محرم سال 530 از دنيا رفت.[[22]](#footnote-22) سمعانى در همين اثر مى‏نويسد: فرزند ابوالمحاسن على به نام ابوعلى فضل بن على فارمدى از او برايم روايت كرد. لازم به يادآورى است كه سمعانى متوفاى 529 ق است.

به نظر مى‏رسد طبق گزارش سمعانى دو تن از فرزندان ابوعلى فارمدى غير از ابوبكر عبدالواحد عمر طولانى نداشته‏اند و از دنيا رفته‏اند. در ضمن اين دو به‏اندازه ابوبكر اهميت علمى نداشته‏اند.

نوه: ياقوت حموى در ذيل كلمه فارمذ مى‏نويسد: «على بن فضل فرزندى دارد به نام فضل كه در يازده ذى الحجة سال 537 ق از دنيا رفته است.»[[23]](#footnote-23)

شاگردان معروف او

1. ابو محمد عبدالله ابن هاشم طوسى رادكانى متوفاى 530.[[24]](#footnote-24)

2. شيخ حسن سكّاك بانى خانگاه سكّاكيه سمنان.[[25]](#footnote-25)

3. شيخ ابوالحسن بستيع‏[[26]](#footnote-26) معروف به خواجه يوسف همدانى.[[27]](#footnote-27)

مجموعه مقالات همايش، ص: 307

4. على‏اصغر معينيان معتقد است از طريق خواجه يوسف همدانى سلسله نقشبنديه به ابوعلى فارمدى مى‏رسد.[[28]](#footnote-28) وى متوفاى سال 535 مى‏باشد.[[29]](#footnote-29)

5. ابوحامد محمد بن محمد غزالى.[[30]](#footnote-30)

6. شيخ‏الاسلام محمد حمويه جوينى.[[31]](#footnote-31)

7. ابوبكر محمد بن ابى الهيثم عبدالصمد بن على الترابى المروزى متوفاى 463، سمع ابوالمحاسن على بن الفضل الفارمذى.[[32]](#footnote-32)

8. عبد الغافر بن اسماعيل فارسى.[[33]](#footnote-33)

9. عبدالله بن على خركوشى.[[34]](#footnote-34)

مجموعه مقالات همايش، ص: 308

10. عبدالله بن محمد كوفى.[[35]](#footnote-35)

11. ابوالخير جامع السقا،[[36]](#footnote-36) جامع الشفا.[[37]](#footnote-37)

هم‏نشينان او

1. ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن حسين علوى حسينى از اهالى خوجان و مردى صالح بوده و با ابوعلى فارمدى مصاحبت داشته است، وفات وى در خوجان به سال 446 ق اتفاق افتاده است.[[38]](#footnote-38)

2. زنجويه بن أحمد بن زنجويه أبو بكر از فرزندان حميد بن زنجويه كه همراه ابو على از طوس به نيشابور رفته است.[[39]](#footnote-39)

حكايت‏ها و تعابير ابوعلى‏

در آثار مختلف عرفانى تعابير و حكايت‏هاى گوناگونى از ابوعلى فارمدى نقل‏شده است:

1. عطار در الهى‏نامه حكايتى از ابوعلى فارمدى به‏صورت شعر آورده است: «خداوند فرداى قيامت به فردى نامه مى‏دهد كه اين نامه را بخوان و نظاره كن. آن فرد وقتى نامه يكى دو بار مى‏نگرد در آن نه گناه معصيت مى‏بيند و نه طاعت و بندگى. وى زبان بازكرده و مى‏گويد: خدايا اين نامه، نامه اعمال من نيست، از من چه مى‏خواهى؟ خداوند خطاب به او مى‏گويد: من در نامه اعمال عاشقان خويش خوب و بد را نمى‏آورم. عطار سپس ادامه مى‏دهد: خداوند متعال نيك و بد تو را اندك حساب كرد، ازاين‏رو تو نيز براى بهشت و جهنم‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 309

ارزشى قائل مشو.»[[40]](#footnote-40)

2. اى مرد نه از اينكه تو را بخوانند و دعوت كنند شادمان شو و نه از اينكه زيان بينى و رانده شوى، افسرده و غمگين. اگر از تو چيزى را پذيرفتند آن را به‏حساب ميار و غنيمت مشمر و اگر از درگاه الهى رد شدى هرگز فرار مكن. چراكه اگر از نعمت‏ها فريب نخورى، در پسِ بلا و گرفتارى غمگين نمى‏شود. خارج از همه اين رنگ‏هاى دگرگون، به رنگ ديگرى تو را محشور مى‏كنند. اگر اين رنگ بر لباست افتد دو عالم از بوى تو عنبرين مى‏شود، اگر اين رنگ را داشته باشى، پاك گشته و مس وجودى تو به طلا و تن تو به جان (روح) تبديل مى‏شود و چيز ديگرى نيستى و ....[[41]](#footnote-41)

3. نقل است كه ابوعلى فارمدى در نشابور مجلس مى‏گفت؛ و امام الحرمين حاضر بود. پرسيد كه: «العلماء ورثة الانبياء كدام قوم‏اند؟». ابوعلى گفت: «نه همانا كه سائل است يا مسئول. امّا اين آن مرد بود كه به دروازه خفته است» و اشارت [به خاك‏] محمّد بن اسلم كرد.[[42]](#footnote-42)

4. چون شيخ (ابوسعيد ابوالخير) از نيشابور برفت، من پيش استاد امام بلقسم قشيرى مى‏شدم و حالتى كه پيدا مى‏آمد با وى مى‏گفتم؛ و او مى‏گفت: «برو اى پسر به علم آموختن مشغول باش.» و هر روز آن روشنايى در زيادت بود. سالى دو سه ديگر به تحصيل مشغول بودم تا يك روز قلم از محبره بركشيدم سپيد برآمد. ديگربار بركشيدم همچنان برآمد. تا سه بار قلم به دوات فروبردم سپيد برمى‏آمد. برخاستم و پيش استاد امام رفتم؛ و حال با وى بگفتم. استاد امام گفت: «چون علم دست از تو بداشت تو نيز دست از او بدار. كار را باش. به معامله مشغول گرد.» من برفتم و رخت‏ها و كتب از مدرسه به خانقاه آوردم و به خدمت استاد مشغول گشتم.

مجموعه مقالات همايش، ص: 310

5. روزى استاد (ابوالقاسم كُرَّكانى) در گرمابه رفته بود، تنها. من برفتم و دلوى چند آب در گرمابه ريختم. چون استاد برآمد و نماز بگزارد و گفت: «آن كى بود كه آب در گرمابه ريخت؟»

با خود گفتم: مگر بى‏خردگيى كردم؟ خاموش بودم. ديگربار بگفت. هم جواب ندادم.

سديگربار بگفت. گفتم: «من بوده‏ام.» استاد گفت: «اى بوعلى! هرچه ابو القسم به هفتاد سال بيافت تو به يك دلو آب بيافتى.» پس من مدتى مجاهدت كردم، پيش استاد امام. يك روز حالتى به من درآمد، كه در آن‏حالت، گم شدم. ديگر روز آن واقعه با استاد امام بازگفتم. گفت: «اى بوعلى! حد روش ما تا اينجا فراتر نيست. هرچه ازين فراتر بود ما راه فرا آن ندانيم.» من با خود انديشه كردم كه ما را پيرى بايستى كه ما را ازين مقام فراتر بردى؛ و آن زيادت مى‏شد؛ و نام شيخ بلقسم كرّكانى شنيده بودم. برخاستم و روى به طوس نهادم و جايگاه وى نمى‏دانستم. چون به شهر رسيدم، جاى او بپرسيدم. گفتند او به محله كنبار نشيند، در مسجدى با جماعتى از مريدان خويش. من رفتم تا بدان مسجد درشدم. شيخ بلقسم نشسته بود. من دو ركعت تحيّت مسجد بگزاردم و پيش شيخ بلقسم شدم. او سر در پيش داشت. سر برآورد و گفت: «بيا اى بوعلى تا چه دارى؟» من سلام گفتم و بنشستم. وقايع خويش بگفتم. شيخ بلقسم گفت:

«آرى ابتداست مبارك! هنوز به درجه‏اى نرسيده‏اى، امّا اگر تربيت يابى به مقام بزرگ برسى.» من با خويشتن گفتم: «پير من اين است.» پيش او مقام كردم، مدتى دراز. پس شيخ بلقسم- بعدازآنكه درين مدت مرا به انواع رياضات و أسرار التوحيد فى مقامات أبى سعيد، مجاهدات فرموده بود- بر من اقبال‏ها كرد و عقد مجلس فرمود؛ و عجوزه خويش را به‏حكم من كرد؛ و كار بالا گرفت و اگرچه اين شرح از مقصود كتاب دور بود- چه مقصود ما جز واقعه او با شيخ ما و حديث آن خرقه به وى دادن نبود- امّا، چون در ابتدا حالت او خوض كرده شد نخواستيم كه آن را ابتر بگذاريم.

خواجه بوعلى فارمدى گفت: در آن‏وقت كه من پيش شيخ بلقسم بودم به رياضت و مجاهدت مشغول، هنوز شيخ بلقسم مرا عقد مجلس نفرموده بود، شيخ بو سعيد از ميهنه به طوس آمده بود، من به خدمت او در رفتم. چون خدمت كردم و سلام گفتم؛ شيخ جواب داد و

مجموعه مقالات همايش، ص: 311

گفت: «اى بوعلى! زود باشد كه چون طوطكت در سخن آرند.» بس برنيامد كه شيخ بلقسم مرا عقد مجلس فرمود و به مدتى اندك‏سخن بر من گشاده گشت؛ چنانك مشهور و معروف گشته است.[[43]](#footnote-43)

6. خواجه امام بوعلى فارمدى گفت كه من چون پيش شيخ بلقسم كرّكانى شدم و او مرا به انواع رياضات و مجاهدات فرمود و مهذب و مؤدب گشتم و روشنايى‏ها پديد آمد و ميان من و شيخ ابوبكر عبدالله برادرى نهاد و ما را به ميهنه فرستاد پيش شيخ بو سعيد بلخير. چون به ميهنه برسيديم و سنن و شرايط درآمدن بجاى آورديم به خدمت شيخ دررفتيم. شيخ، حسن مؤدب را بفرمود تا ازارى بياورد و به من داد و مرا فرمود كه گرد از ديوار دور مى‏كن و بو بكر عبدالله را فرمود كه كفش درويشان را راست مى‏نه. سه روز اين خدمت بجاى آورديم. روز چهارم شيخ فرمود كه با نزديك شيخ بلقسم بايد رفت. ما با پيش شيخ بلقسم آمديم. چون مدتى برآمد و هر دو شيخ به جوار رحمت حق سبحانه و تعالى نقل كردند و سخن بر من گشاده گشت و مريدان پديد آمدند و قبول‏ها ظاهر شد وصيت و آوازه من گرد عالم منتشر گشت و شيخ بو بكر عبدالله را، با بزرگوارى او، هرگز، در ميان خلق‏شهرتى وصيتى نبود و ذكر او ساير نگشت. يك روز شيخ بو بكر عبدالله گفت قدس الله روحه العزيز كه شيخ بو سعيد خواجه امام بوعلى را فرمود تا به ازار گرد از ديوار پاك مى‏كرد تا همه عمر به ازار سخن حقيقت گرد معصيت از ديوار دل‏هاى بندگان حق سبحانه و تعالى پاك مى‏كند؛ و ما را فرمود تا كفش درويشان راست مى‏كرديم تا همه عمر در پايگاه بمانديم كه هرگز ذكر ما نكردند و ما را نشناختند.[[44]](#footnote-44)

7. خواجه بوعلى فارمدى، گفت كه وقتى در خدمت شيخ ما ابوسعيد قدس الله روحه العزيز از طوس به ميهنه مى‏آمديم و جمع بسيار در خدمت شيخ بودند. در راه به نزديك كوهى رسيديم. مارى بزرگ عظيم، مثل اژدهايى، پديد آمد و روى به ما نهاد. ما جمله‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 312

بترسيديم عظيم و بگريختيم؛ و شيخ همچنان بر اسب مى‏بود ايستاده. آن مار بيامد و در دست و پاى اسب شيخ مى‏گشت و ما از دور نظاره مى‏كرديم. شيخ از اسب فرود آمد و آن اژدرها در پيش شيخ در خاك مراغه مى‏كرد؛ و من به شيخ از همگنان نزديك‏تر بودم. شيخ يك ساعت توقف كرد، پس گفت: «رنجت رسيد، بازگرد!» آن اژدها بازگشت و برفت و روى به كوه نهاد و جمع با پيش شيخ آمدند و گفتند: «اى شيخ! اين چه بود؟» شيخ گفت: «چند سال ما را با وى صحبت بوده است درين كوه و گشايش‏ها ديده‏ايم از يكديگر. اكنون خبر يافت كه ما گذر مى‏كنيم آمده بود تا عهد تازه كند و إنّ حسن العهد من الإيمان.»

شيخ گفت: «هركه راه خلق رود همه‏چيزها به خلق پيش او بازآيد؛ چنانك ابراهيم بود صلوات‏الله‏عليه كه راه او خلق بود، لاجرم آتش به خلق او پيش او بازآمد.»[[45]](#footnote-45)

8. شيخ أبو القاسم كُرَّكانى را ضيعتى بود حلال كه از آن، قدر كفايت وى برآمدى. يك روز غلّه آن ضيعت آورده بودند، از خواجه ابوعلى فارمذى شنيدم كه «شيخ از آن غلّه يك كف برگرفت و گفت: اين با توكّل همه متوكّلان عوض نكنم و به حقيقت اين كسى شناسد كه به مراقبت دل مشغول باشد كه بداند كه فراغت از كفايت چه مدد دهد رفتن راه را»[[46]](#footnote-46)

9. حكايت غزالى درباره سوء خاتمت: «از شيخ ابوعلى فارمدى شنيدم در آنچه پيش من صفت مى‏كرد حسن ادب را كه بر مريد واجب شود در خدمت پير خود، آن‏كه در دل او انكار نبود هر چيزى را كه پير گويد، [و نه در زبان او خصومتى با وى‏]. پس گفت كه پيش پير خود، ابوالقاسم گرگانى، خوابى حكايت كردم و گفتم كه «در خواب ديدم كه تو مرا چنين گفتى، من گفتم چرا»، او از من يك ماه اعراض فرمود و با من سخن نگفت؛ و گفت: اگر در باطن تو تجويز مطالبت و انكار آنچه گويم نبودى، در خواب آن بر زبانت نرفتى؛ و همچنان است كه گفت. چه كم باشد كه آدمى در خواب چيزى بيند خلاف آنچه در بيدارى بر دل او

مجموعه مقالات همايش، ص: 313

غالب باشد. اين آن‏قدر است كه در علم معاملت از اسباب كار خاتمت بتوان گفت و آنچه وراى آن است داخل علم مكاشفه است.»[[47]](#footnote-47)

10. روزى من خدمت شيخ (ابوالقاسم كُرَّكانى) نشسته بودم و احوال و نمودهاى خود مى‏شمردم بحكم آنك روزكار خود را برو سره كنم كى ناقد وقتست و وى رض آن به حرمت مى‏شنيد و مرا نخوت كودكى و آتش جوانى بر كفتار آن حريص مى‏كرد و خاطرى صورت مى‏كشت كى مكر اين پير را در ابتدا برين كوى كذرى نبودست كى چندين خضوع مى‏كند اندر حقّ من و نياز مى‏نمايد اندر\* حال وى اين در باطن من بديد كفت دوست پدر اين خضوع من نه مر ترا و يا حال تراست كى محوّل احوال در محلّ محال آيد كه اين خضوع من محوّل احوال را مى‏كنم و اين عامّ باشد مر همه طالبان را نه خاصّ مر ترا چون اين بشنيدم از دست بيفتادم وى آن اندر من بديد و كفت اى پسر آدمى را باين طريقت نسبت بيش از ان نيست كى چون وى را به طريقت باز بندند پندار يافت آن بكيردش و چون از ان\* معزول كنندش به عبارت پندارش برسد بس نفى و اثبات و فقد و وجود وى هر دو پندار باشد و آدمى هركز از بند پندار نرهد وى را بايد كى دركاه بندكى كيرد و جمله نسبتها از خود دفع كند بجز نسبت مردمى و فرمان‏بردارى و از بعد آن مرا با وى اسرار بسيار بود و اكر باظهار آيات مشغول شوم از مقصود\* بازمانم و اللّه اعلم.[[48]](#footnote-48)

11. شيخ بوعلى فارمدى با كمال عظمت خويش مى‏گويد: «مرا هيچ حجّت فردا نخواهد بود، الا آن‏كه گويم هم نام بوعلى دقّاق‏ام» و استاد بوعلى مى‏گويد: «درخت خودرو است كه كسى او را نپرورده باشد، برگ بياورد وليكن بار نيارد و اگر بار بيارد بى‏مزه آرد. مرد

مجموعه مقالات همايش، ص: 314

نيز هم‏چنين باشد، چون او را استاد نبوده باشد از او هيچ‏چيز نيايد».[[49]](#footnote-49)

12. عطار درباره رابعه عدويه مى‏نويسد: «كسى كه اگر در مجلس حسن [بصرى‏] حاضر نبودى، مجلس نگفتى، لا جرم ذكر او در صفّ رجال توان كرد. بل كه از روى حقيقت آنجا كه اين قوم‏اند، همه نيست توحيدند. در توحيد، وجود من و تو كى ماند؟ تا به مرد و زن چه رسد! چنان‏كه ابوعلى فارمدى گويد كه: «نبوت عين عزت و رفعت است. مهترى و كهترى در وى نبود». پس ولايت نيز همچنين بود خاصّه رابعه كه در عهد خود در معاملت و معرفت مثل نداشت؛ و معتبر بزرگان عهد بود و بر اهل روزگار حجّتى قاطع.»[[50]](#footnote-50)

13. شيخ ابوعلى فارمدى نقل كند- كه (رابعه) روى به باديه نهاد و هفت سال به پهلو مى‏گرديد تا به عرفات رسيد. هاتفى آواز داد كه: «اى مدّعيه! چه طلب است كه دامن تو گرفته است؟ اگر مى‏خواهى تا يك تجلّى كنم كه در حال بگدازى!». گفت: «يا ربّ العزّة! رابعه را بدين درجه سرمايه نيست. امّا نقطه فقر مى‏خواهم». ندا آمد كه: «اى رابعه! فقر، خشك‏سال قهر ماست، كه بر راه مردان نهاده‏ايم. چون سر يك موى بيش نمانده باشد كه به حضرت وصال ما خواهد رسيد، كار برگردد و به فراق بدل شود.[[51]](#footnote-51)

14. از شيخ خود ابوالقاسم كُرَّكانى سماع دارم كه مى‏گفت كه: تا سالك متّصف نشود به نود و نه نام حق‏تعالى، واصل حضرت عزّت نتواند شد.[[52]](#footnote-52)

15. زين‏العابدين شيروانى در رياضى السياحة از قول ابوحامد غزالى نقل مى‏كند كه: از شيخم ابوعلى فارمدى شنيدم كه از قول استادش ابوالقاسم كُرَّكانى نقل كرد: اسامى 99 گانه‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 315

به صفات بنده سالك تبديل مى‏شود، درحالى‏كه او هنوز در سلوك به مقصد نرسيده است.[[53]](#footnote-53)

16. روز قيامت هيچ حجّتى ندارم الا اينكه من هم نام ابوعلى دقاق هستم.[[54]](#footnote-54)

17. پيامبر را در خواب ديدم، گفتم: اى رسول خدا، تصوّف چيست؟ فرمود: ترك ادعا و پنهان كردن معنا.[[55]](#footnote-55)

آشنايى با ابوسعيد ابوالخير

در اسرارالتوحيد آمده است: «خواجه امام بوعلى فارمدى قدس الله روحه العزيز، گفت، كه من در ابتداى جوانى، به طالب علمى بودم، در نيشابور به طلب علم در مدرسه سراجان. مدتى برآمد خبر در شهر افتاد كه شيخ بو سعيد بالخير از ميهنه آمده است و مجلس مى‏گويد و كرامات او در ميان خلق ظاهر گشته است و اهل نيشابور و ائمه همه مذاهب او را معتقد شده‏اند. من برفتم تا وى را ببينم. چون چشم من بر جمال وى افتاد، عاشق وى شدم؛ و محبت اين طايفه در دل من زيادت شد و همه روز گوش مى‏داشتم تا شيخ بيرون آيد و مجلس گويد تا من وى را ببينم؛ و از ملازمان خدمت شيخ گشتم، پوشيده؛ و چنين مى‏دانستم كه شيخ مرا نمى‏داند. يك روز در مدرسه در خانه خويش نشسته بودم. اندر واى ديدار شيخ در دل من پديد آمد و وقت آن نبود كه بمعهود شيخ بيرون آيد. خواستم كه صبر كنم، نتوانستم. برخاستم و بيرون آمدم، به سر چهارسو رسيدم. شيخ را ديدم با جماعتى انبوه مى‏رفت و من بر اثر ايشان برفتم، بى‏خويشتن. شيخ را به دعوتى مى‏بردند. چون به در آن سراى رسيدند شيخ در رفت و جمع در رفتند. من نيز در رفتم و در گوشه‏اى بنشستم، چنانك شيخ مرا نمى‏ديد. چون به سماع مشغول گشتند، شيخ را وقت خوش گشت و وجدى بر وى ظاهر شد. جامه مجروح كرد. چون فارغ شدند از سماع، شيخ جامه بركشيد و آن را پيش او

مجموعه مقالات همايش، ص: 316

پاره مى‏كردند. شيخ يك آستين با تيرز، بهم، جدا كرد و بنهاد و آواز داد كه «يا بوعلى طوسى كجايى؟» من جواب ندادم. گفتم: شيخ مرا نمى‏داند و نمى‏بيند. مگر از مريدان شيخ يكى را بوعلى نام است. شيخ ديگربار آواز داد، هم جواب ندادم. سديگربار بگفت. جمع گفتند مگر شيخ ترا آواز مى‏دهد. من برخاستم و پيش شيخ شدم. شيخ آن آستين و تيرز برداشت و به من داد و گفت: «تو ما را همچون آستين و تيرزى.» آن جامه بستدم و خدمت كردم و جاى عزيز بنهادم و پيوسته به خدمت شيخ مى‏آمدم و مرا در خدمت شيخ بسيار روشنايى پديد آمد و حالت‏ها روى نمود.»[[56]](#footnote-56)

آواز پر جبرئيل‏

سهروردى صاحب كتاب حكمت الاشراق رساله آواز پر جبرئيل را درباره يكى از تعابير ابوعلى فارمدى نوشته است: «درين يك دو روز از كسانى كه رمد تعصّب نقص بصر و بصيرت ايشان شده است [يكى از براى كبر منصب سادات‏] و ائمّه طريقت از سر قصور در مشايخ سوالف بيهده‏اى مى‏گفت و در اثناء آن از بهر تقرير تشديد انكارى را بر مصطلحات متأخّران استهزاء مى‏كرد تا تمادى او در آن بجايى رسيد كه حكايت ايراد كرد از خواجه ابوعلى فارمدى كه او را پرسيدند كه چونست كه كبود پوشان بعضى اصوات را آواز پر جبرئيل مى‏خواندند؟ گفت بدان كه بيشتر چيزها كه حواس تو مشاهده آن مى‏كند همه از آواز پر جبرئيل است؛ و سائل را گفت ازجمله آوازهاى پر جبرئيل يكى تويى. اين منكر مدّعى تعصّب بى‏فايده مى‏كرد كه چه معنى اين كلمه را فرض توان كرد الا هذيانات مزخرف؟»[[57]](#footnote-57)

غدير و اهل‏بيت عليهم السلام نزد ابوعلى‏

1. از جمال الاسلام ابوالمحاسن على بن شيخ‏الاسلام فضل بن محمد فارمذى و وى از قول ابوعلى فضل بن محمد فارمذى و ... از براء بن عازب نقل شده‏است: «با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

مجموعه مقالات همايش، ص: 317

در حجة الوداع بوديم تا اينكه به غدير خم رسيديم، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: الصلوة جامعه سپس براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم زير دو درخت را تميز كردند آنگاه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم دست على عليه السلام را گرفت و گفت: آيا نسبت به جان‏هاى مؤمنين اولويت ندارم؟ گفتند: آرى، اين‏چنين است. فرمود: آيا نسبت به هر مؤمنى از خودش اولى و سزاوارتر نيستم؟ گفتند: چرا، همين‏گونه است. فرمود: آيا همسران من مادران ايشان نيست؟[[58]](#footnote-58) گفتند: چرا، همين‏گونه است. سپس فرمود: اين مرد مولاى كسى است كه من مولاى اويم. خداوندا دوست بدار كسى كه او را دوست دارد و دشمن بدار كسى كه او را دشمن مى‏دارد. بعد از عمر على عليه السلام را ديد و به او گفت: اى فرزند ابوطالب گوارايت باد، تو مولاى هر زن و مرد مؤمنى شدى.»[[59]](#footnote-59)

2. ابوالمحاسن على بن فضل فارمدى نقل مى‏كند كه گفت: «پدرم شيخ‏الاسلام ابوعلى فضل بن على‏محمد فارمدى ... از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود ستارگان امان اهل آسمان‏اند و اهل‏بيت من امان امت من.»[[60]](#footnote-60)

3. ابوعلى فضل محمد فارمدى‏[[61]](#footnote-61) ... اسحاق بن سليمان هاشمى از قول پدرش: «روزى نزد هارون‏الرشيد بوديم يادى از على‏بن‏ابى‏طالب عليهما السلام به ميان آمد، هارون گفت: مردم گمان مى‏كنند من نسبت به على و فرزندانش كينه و دشمنى دارم، به خدا قسم آن‏گونه كه گمان مى‏كنند نيست. خداوند شدت دوستى من را نسبت به على و حسن و حسين كه رضوان خدا بر آن‏ها باد، مى‏داند. به خدا قسم كه خليفه اميرالمؤمنين مهدى از منصور و او از جدش و او

مجموعه مقالات همايش، ص: 318

از ابن عباس نقل مى‏كرد كه گفت: نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نشسته بودم و فاطمه عليها السلام گريان آمد پيغمبر فرمود فاطمه، چرا گريه مى‏كنى؟

عرض كرد پدر جان حسن و حسين بيرون رفتند و نمى‏دانم كجا شب مى‏گذرانند، فرمود

فاطمه گريه مكن خدائى كه آن‏ها را آفريده از تو به آن‏ها مهربان‏تر است و دو دست خود را برداشت و عرض كرد خدايا اگر در صحرا با دريايند آن‏ها را حفظ كن و سالم بدار جبرئيل از آسمان فرود آمد و عرض كرد اى محمد خدايت سلام مى‏رساند و مى‏فرمايد براى آن‏ها اندوهناك و غمنده مباش زيرا آن‏ها در دنيا فاضل‏اند و در آخرت فاضل و پدرشان از آن‏ها افضل است آن‏ها در حظيره بنى نجار بخوابند و خدا فرشته‏اى بر آن‏ها گمارده پيغمبر و اصحابش خوشدل برخاستند و به حظيره بنى نجار رفتند و ديدند حسن حسين را در آغوش دارد و فرشته‏اى يك بال خود را زير آن‏ها فرش كرده و بال ديگر را بروى آن‏ها انداخته، پيغمبر پياپى آن‏ها را بوسيد تا بيدار شدند چون بيدار شدند پيغمبر حسن را بدوش گرفت و جبرئيل حسين عليه السلام را برداشت و از حظيره بيرون آمد و مى‏گفت به خدا شما را شرافتمند كنم چنانچه خداى عزوجل شما را شرافتمند كرد ابوبكر به او عرض كرد يكى از دو كودك را به من بده تا بارت سبك كنم فرمود اى ابابكر چه خوب باركشان و چه خوب دو تن سوارى باشند و پدرشان بهتر از آن‏ها است ازآنجا آمدند تا در مسجد و فرمود اى بلال مردم را گرد آور نزد من جارچى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در مدينه جار كشيد و مردم نزد رسول خدا جمع شدند در مسجد آن حضرت بر دو قدم ايستاد و فرمود اى مردم شما را آگاه نكنم بر بهترين مردم ازنظر جد و جده؟ گفتند چرا يا رسول‏الله فرمود حسن و حسين هستند كه جدشان محمد است و جده‏شان خديجه دختر خويلد، اى مردم شما را دلالت نكنم بر بهتر مردم ازنظر پدر و مادر گفتند چرا يا رسول‏الله، فرمود حسن و حسين‏اند كه پدرشان على است دوست دارد خدا و رسول را و دوستش دارند خدا و رسولش و مادرشان فاطمه دختر رسول خدا است، اى گروه مردم شما را دلالت نكنم بر بهتر مردم ازنظر عمو و عمه‏ها چرا يا رسول‏الله، فرمود حسن و حسين‏اند كه عمويشان جعفر بن ابى‏طالب پرنده در بهشت است با فرشتگان و عمه‏شان ام هانى دختر ابى‏طالب است، اى گروه مردم شما را دلالت نكنم بر

مجموعه مقالات همايش، ص: 319

بهترين مردم ازنظر دائى و خاله چرا يا رسول‏الله، فرمود حسن و حسين‏اند كه دائى‏شان قاسم پسر رسول خدا و خاله‏شان زينب دختر رسول خدا است سپس با دست اشاره كرد كه همچنين خدا ما را محشور كند و فرمود خدايا تو ميدانى كه حسن و حسين در بهشتند و جد و جده‏شان در بهشتند پدر و مادرشان در بهشتند، عمه و عمه‏شان در بهشتند، خاله و خاله‏شان در بهشتند خدايا تو ميدانى هر كه دوستشان دارد در بهشت است و هر كه دشمنشان دارد در دوزخ است. سليمان مى‏گويد هارون‏الرشيد با ما سخن مى‏گفت درحالى‏كه اشك‏هايش جارى بود.»[[62]](#footnote-62)

4. ابوعلى فضل بن محمد فارمدى ...: «پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در حال نماز بود، هنگام سجده حسن و حسين بر پشت او سوار شدند، مردم مى‏خواستند مانع ايشان شوند كه حضرت اشاره كرد تا رهايشان كنند. پس از اتمام نماز آن‏ها را در دامن خويش قرار داد و فرمود: هر كس مرا دوست دارد، بايد اين دو را دوست داشته باشد.»[[63]](#footnote-63)

جايگاه ابوعلى نزد خواجه نظام الملك‏[[64]](#footnote-64)

هرگاه ابوالقاسم قشيرى و علامه ابوالمعالى جوينى بر نظام الملك وارد مى‏شدند براى ايشان به پا مى‏خواست، سپس در جايش مى‏نشست، اما هرگاه ابوعلى فارمدى بر او وارد مى‏شد، از جايش برمى‏خاست و او را در جاى خود مى‏نشاند و خود در مقابلش مى‏نشست. از

مجموعه مقالات همايش، ص: 320

او در خصوص اين اختلاف رفتار سؤال شد، گفت: آن دو و امثال ايشان هرگاه بر من وارد مى‏شوند، مى‏گويند: تو اين چنان و آن چنينى و مرا بر آنچه در من نيست ثنا مى‏گويند، درنتيجه كلام ايشان عجب و غرور و سرگردانى مرا مى‏افزايد، اما اين شيخ عيب‏هاى مرا مى‏گويد و آنچه در آن ستم مى‏كنم، درنتيجه نفسم شكسته مى‏شود و از بسيارى ازآنچه در آن هستم، برمى‏گردم.[[65]](#footnote-65)

پيشنهادات‏

كار بزرگ و سترگ مرحوم عطاردى نيازمند مستدركاتى است كه لازم است جهت تكميل آن انجام گيرد. علاوه بر اينكه اين كتاب مى‏تواند الگويى براى كل كشور و شهرهاى بزرگ و كوچك باشد. به‏عنوان نمونه بحث‏هاى هتل دارى، هتل آپارتمان، آپارتمان‏نشينى، مشهد در انقلاب اسلامى، معرفى شهداى خراسان بزرگ، شهداى ترور مشهدى و ... موردتوجه جديد قرار گيرد.

آنچه آن مرحوم يك‏تنه و تنها به آن پرداخته، تنها بخشى طوس خراسان كه شامل مشهد مقدس، نوقان، طابران، تبادكان و رادكان است، مى‏شود. اسفراين، نيشابور، هرات و ... همچنان مانده است. علاوه بر اين گاهى اشتباهات فاحشى اتفاق افتاده است مثل ابوالقاسم كُرَّكانى‏[[66]](#footnote-66) كه به‏اشتباه ابوالقاسم گرگانى‏[[67]](#footnote-67) ثبت‏شده است.

مرحوم عطاردى گاهى فقط به ترجمه پرداخته است. به نظر مى‏رسد آنچه از شذرات الذهب نقل مى‏كند تنها ترجمه است، لازم است به تحقيق بيشترى در خصوص عبارات اين منابع پرداخته‏شود و گويندگان و نويسندگان به‏طور دقيق مشخص شوند.

مجموعه مقالات همايش، ص: 321

البته اين ايرادات به معناى كاستن از ارزش و زحمات آن مرد بزرگ نيست، بلكه تنها به اين معنا است كه ايشان سرنخ‏هاى مهمى را در اختيار محققان قرار داده است و اكنون به‏پاس زحمات ايشان بايستى گروهى منسجم و مديريت‏شده به تكميل كارهاى وى پرداخته و نقايص آن را برطرف كنند.

به ياد دارم كه زمانى مرحوم علامه آشتيانى در خصوص منتخباتى از آثار حكماى الهى ايران مى‏فرمود: مرحوم هانرى كربن پيگير تهيه و چاپ اين آثار بود و گاهى كه خبر از روند كار مى‏گرفت، مى‏گفتم در حال مقدمه‏نويسى و توضيح فلان كتاب هستم، وى با اصرار تمام مى‏خواست تنها آن‏ها را براى چاپ حاضر كنم و از نوشتن مقدمه دست‏بردارم. متأسفانه همين امر باعث شد كه اثر سترگ منتخبات به پايان نرسد و آن مرحوم از دار دنيا به عقبى رحلت نمايد.

پيشنهاد مى‏شود گروهى به تكميل و بازنگرى و تحقيق بيشتر حول فرهنگ خراسان بپردازند، خوشبختانه باوجود نرم‏افزارهاى جديد و اين كتاب ارزشمند راه براى تحقيق بيشتر نسبت به گذشته هموارتر شده است. برخى از اين اعلام در حد چند سطر بيشتر اطلاعات ندارد، خوب است به‏تفصيل به اين‏ها پرداخته‏شود.

لازم است قبل از شروع زمينه تحقيق روشن شود، به‏عنوان‏مثال آيا خراسان شامل خراسان فعلى است يا اينكه خراسان قديم است كه از سوئى به طبرستان و رى، كرمان، سيستان مى‏رسيده و از سوى ديگر كشورهاى آسياى ميانه و افغانستان و بخشى از پاكستان را شامل مى‏شده است. نيز ضرورى است بر اساس نسخه‏هاى جديد آثار استفاده‏شده در «فرهنگ خراسان» مستندسازى شود تا مراجعه محققان تسهيل گردد. نيز فيلم‏ها و عكس‏ها اضافه شود.

شايد آوردن برخى از نام‏آوران در كتاب به شرحى كه آمده است ضرورت نداشته باشد؛ به‏عنوان‏مثال رضاخان و فرزند ملعونش و يا محمدعلى كلى.[[68]](#footnote-68) نيز در مورد برخى ديگر

مجموعه مقالات همايش، ص: 322

بايستى به مراجع و آثارى كه در مورد هر يك نوشته‏شده است تنها ارجاع دهى شود. مثل خواجه نصير الدين طوسى، حكيم فردوسى اما از سوى ديگر افرادى هستند كه نامشان در اين فرهنگ جامانده است.[[69]](#footnote-69)

همايش ملى« عطارد خراسان»، بزرگداشت 70 سال مجاهدت علمى علامه حاج شيخ عزيز الله عطاردى قوچانى رحمه الله ، مجموعه مقالات همايش‏ ، تحت اشراف: نوايى، على اكبر ، مشهد مقدس ، مركز مديريت حوزه علميه خراسان‏ ، 1394 ه. ش‏ ، چاپ اول

1. . عضو هيات علمى دانشگاه فردوسى مشهد. [↑](#footnote-ref-1)
2. . فرهنگ خراسان، عطاردى، عزيزالله، 1381 ش، تهران، عطارد، چاپ اول، ج 1، ص 7. [↑](#footnote-ref-2)
3. . فرهنگ خراسان، ج 1، صص 12- 14. [↑](#footnote-ref-3)
4. . فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الائمه من ذريتهم عليهم السلام، جوينى خراسانى، ابراهيم بن محمد، 1398 ق، 1978 م، تحقيق و تعليق: شيخ محمدباقر محمودى، بيروت، محمودى، چاپ اول، ج 1، صص 64- 65. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تنها سه روايت ديگر يافت شد و ذيل عنوان غدير و اهل‏بيت نزد ابوعلى در اين مقاله آمده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. . فرهنگ خراسان، ج 6، صص 8- 12. [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان، ص 122. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان، ج 5، ص 461. [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان، ج 6، ص 7- 8. [↑](#footnote-ref-9)
10. . رشحات عين الحياة، كاشفى، حسين بن على، 2008 م، تحقيق و تصحيح: عاصم ابراهيم الكيالى الحسينى الشاذلى الدرقاوى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ص 38. [↑](#footnote-ref-10)
11. . اين روستا هم‏اكنون« پرمى» نيز ناميده مى‏شود. در جاده سيمان بعد از روستاى حسين‏آباد قرقى قرار دارد. [↑](#footnote-ref-11)
12. . الأنساب، السبكى، عبدالوهاب بن على، 1408- 1988 م، تحقيق و تقديم و تعليق: عبدالله عمر البارودى، بيروت، دارالجنان، چاپ اول، ج 5، ص 304، أدب الإملاء و الاستملاء، فيصل عيسى البابى الحلبى السمعانى، أبو سعد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمى، 1409 ق، 1989 م، محقق و مصحح: سعيد محمد اللحام، بيروت، دار و مكتبة الهلال، چاپ اول، ج 4، ص 335. [↑](#footnote-ref-12)
13. . معجم البلدان، حموى، ياقوت بن عبدالله، 1995 م، بيروت، صادر، چاپ دوم، ج 4، ص 228. [↑](#footnote-ref-13)
14. . تاريخ نيسابور: المنتخب من السياق، فارسى، عبدالغافر بن اسماعيل، 1403 ق، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ص 629؛ أدب الإملاء و الاستملاء، ج 4، ص 335؛ سير أعلام النبلاء، الذهبى، محمد، 1413 ق- 1993 م، تحقيق وتخريج و تعليق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، بيروت، الرسالة، چاپ: التاسعة، ج 18، ص 565؛ طبقات الشافعية الكبرى، السبكى، عبد الوهاب بن على، بى‏تا، تحقيق: محمود محمد الطناحى و عبد الفتاح محمد الحلو، بى‏جا، دار إحياء الكتب العربية، ج 5، صص 304- 306. [↑](#footnote-ref-14)
15. . طبقات الشافعية الكبرى، ج 4، ص 87. [↑](#footnote-ref-15)
16. . رشحات عين الحياة، ص 38. [↑](#footnote-ref-16)
17. . كتاب المتفق فى فروع الحنفية از ابوبكر محمد بن عبدالله بن محمد الجوزقى( م 358 ق) است؛ أدب الإملاء و الاستملاء، ج 3، صص 407- 406؛ اسماعيل پاشا بغدادى جوزقى را متولد 308 و متوفاى 388 مى‏داند؛ هدية العارفين، البغدادى، إسماعيل باشا، 1955 م، بيروت، إحياء التراث العربى، ج 2، ص 56. [↑](#footnote-ref-17)
18. . المنتخب من السياق، ص 600. [↑](#footnote-ref-18)
19. . طبقات الأولياء، المصرى( ابن الملقن)، ابو حفص عمر بن على، 1427 ق، تحقيق و تصحيح: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ص 329. [↑](#footnote-ref-19)
20. . أدب الإملاء و الاستملاء، ص 11. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان، ج 4، ص 418. [↑](#footnote-ref-21)
22. . همان، ص 335. [↑](#footnote-ref-22)
23. . معجم البلدان، ج 4، ص 228. [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان، ج 3، ص 13. [↑](#footnote-ref-24)
25. . خمخانه وحدت، سمنانى، علاءالدوله، 1385 ش، تهران، كومش، چاپ دوم، ص 29. [↑](#footnote-ref-25)
26. . نفحات الأنس، جامى، عبدالرحمن، 1858 م، كلكته، مطبعه ليسى، ص 474. [↑](#footnote-ref-26)
27. . قدسيه، پارسا، خواجه محمد، 1354 ش، تهران، طهورى، چاپ اول، ص 10. [↑](#footnote-ref-27)
28. . رشحات عين الحياة فى مناقب مشايخ الطريقة النقشبندية، كاشفى، حسين بن على و معينيان، على‏اصغر، 1356 ش، تهران، بنياد نيكوكارى نوريانى، چاپ اول، ج 2، ص 51. [↑](#footnote-ref-28)
29. . رياض السياحة، شيروانى، زين‏العابدين، 1361 ش، تحقيق و تصحيح: حسين بدرالدين و اصغر حامد ربانى، تهران، سعدى، چاپ اول، ج 1، ص 710. [↑](#footnote-ref-29)
30. . كيمياى سعادت، غزالى، ابوحامد محمد، 1383 ش، تحقيق و تصحيح: حسين خديو جم، تهران، علمى و فرهنگى، چاپ يازدهم، ج 2، ص 34؛ إحياء علوم الدين، غزالى، ابوحامد محمد، بى‏تا، تحقيق تصحيح عبد الرحيم بن حسين حافظ عراقى، بيروت، دارالكتاب العربى، چاپ اول، ج 13، ص 43. [↑](#footnote-ref-30)
31. . افشار، ايرج، ص 29 در مقدمه أوراد الاحباب؛ أوراد الأحباب و فصوص الآداب، باخرزى، يحيى، 1383 ش، تحقيق و تصحيح: ايرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم؛ ج 1، ص 335؛ تفسير المحيط الأعظم، آملى، سيد حيدر، 1422 ق، تحقيق و تصحيح سيد محسن موسوى تبريزى، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، چاپ سوم، ج 1، ص 520؛ معجم المؤلفين، عمر كحالة، بى‏تا، بيروت، مكتبة المثنى و دار إحياء التراث العربى، ج 9، ص 273. [↑](#footnote-ref-31)
32. . أدب الإملاء و الاستملاء، ج 1، ص 454. [↑](#footnote-ref-32)
33. . سير أعلام النبلاء، ج 18، ص 565؛ طبقات الشافعية الكبرى، ج 5، ص 305. [↑](#footnote-ref-33)
34. .. همان. [↑](#footnote-ref-34)
35. . طبقات الشافعية الكبرى، همان. [↑](#footnote-ref-35)
36. . سير أعلام النبلاء، همان. [↑](#footnote-ref-36)
37. . طبقات الشافعية الكبرى، همان. [↑](#footnote-ref-37)
38. . اتركنامه تاريخ جامع قوچان، شاكرى، رمضانعلى، 1365 ش، تهران، اميركبير، چاپ اول، ص 332. [↑](#footnote-ref-38)
39. . تاريخ نيسابور: المنتخب من السياق، ص 357. [↑](#footnote-ref-39)
40. . الهى‏نامه، عطار نيشابورى، فريدالدين، 1355 ق، تهران، كتابفروشى اسلاميه، چاپ اول، ص 170. [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان، ص 388. [↑](#footnote-ref-41)
42. . تذكرة الأولياء، عطار نيشابورى، فريدالدين، 1905 م، تحقيق و تصحيح: رينولد آلين نيكلسون، ليدن، مطبعه ليدن، چاپ اول، ج 1، ص 240. [↑](#footnote-ref-42)
43. . أسرار التوحيد فى مقامات أبى سعيد، محمد بن منور، ابن ابى سعد بن ابى طاهر بن ابى سعيد ميهنى، 1899 م، سن‏پترزبورگ، الياس ميرزا بوراغانسكى، چاپ اول، صص 152- 154. [↑](#footnote-ref-43)
44. . همان، ص 236. [↑](#footnote-ref-44)
45. . همان، ص 239؛ مكاتيب سنايى، سنايى، ابوالمجد مجدود بن آدم، 1962 م، هند، دانشگاه عليگره، چاپ اول، ص 277. [↑](#footnote-ref-45)
46. . كيمياى سعادت، ج 2، ص 156. [↑](#footnote-ref-46)
47. . ترجمه احياء علوم الدين، غزالى، ابو حامد محمد، 1386 ش، مترجم: مؤيد الدين خوارزمى، تحقيق و تصحيح: حسين خديو جم، تهران، علمى و فرهنگى، چاپ ششم، ج 4، صص 304- 305؛ احياء علوم الدين، ج 13، ص 43. [↑](#footnote-ref-47)
48. . كشف المحجوب، هجويرى، ابوالحسن على، 1375 ش، تحقيق و تصحيح و ژوكوفسكى و والنتين آلكسى يريچ، تهران، طهورى، چاپ چهارم، ص 211- 212. [↑](#footnote-ref-48)
49. . تذكرة الأولياء، ج 2، ص 188. [↑](#footnote-ref-49)
50. . همان، ج 1، ص 59. [↑](#footnote-ref-50)
51. . همان، ص 62. [↑](#footnote-ref-51)
52. . عوارف المعارف، سهروردى، شهاب‏الدين ابو حفص، 1427 ق، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالرحيم السايح و توفيق على وهبة، قاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول، ج 1، ص 256؛ عوارف المعارف( ترجمه)، سهروردى، شهاب‏الدين ابو حفص، 1375 ش، ابومنصور بن عبد المؤمن اصفهانى، به اهتمام: قاسم انصارى، تهران، علمى و فرهنگى، چاپ دوم، ص 107. [↑](#footnote-ref-52)
53. . شيروانى، زين‏العابدين، 1361 ش، ج 1، ص 251؛ جامى، عبدالرحمن، 1858 م، ص 435. [↑](#footnote-ref-53)
54. . تذكرة الأولياء، عطار نيشابورى، فريدالدين، 1430 ق، ترجمه عربى: محمد الاصيلى الوسطانى، تحقيق محمد اديب الجادر، دمشق، دارالمكتبى، چاپ اول، ص 560. [↑](#footnote-ref-54)
55. . همان، ص 709. [↑](#footnote-ref-55)
56. . أسرار التوحيد فى مقامات أبى سعيد، صص 151- 152. [↑](#footnote-ref-56)
57. . مجموعه آثار شيخ اشراق، سهروردى( شيخ اشراق)، شهاب‏الدين، 1375 ش، تحقيق و تصحيح: سيد حسين نصر، تهران، موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، چاپ دوم، ج 3، ص 207- 209. [↑](#footnote-ref-57)
58. . اشاره به آيه 6 سوره احزاب كه مى‏فرمايد:« پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نسبت به مؤمنان از خودشان اولى و سزاوارتر است و همسرانش مادران آنان‏اند.» [↑](#footnote-ref-58)
59. . عبقات الانوار، مير سيد حامد حسين، 1366 ش، اصفهان، كتابخانه اميرالمومنين عليه السلام، چاپ دوم، ج 7، ص 51؛ غاية المرام و حجة الخصام، بحرانى، سيدهاشم، 1422 ق، تحقيق سيد على عاشور، بيروت، موسسة التاريخ العربى، چاپ اول، ج 1، ص 290؛ كشف المهم فى طريق خبر غدير خم، بحرانى، سيدهاشم، بى‏تا، موسسة احياء تراث السيد هاشم البحرانى، ص 133؛ فرائد السمطين، ج 1، صص 64- 65 .. [↑](#footnote-ref-59)
60. . غاية المرام و حجة الخصام، ج 3، ص 137؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 241. [↑](#footnote-ref-60)
61. . در متن فاريدى آمده است كه تصحيف است. [↑](#footnote-ref-61)
62. . فرائد السمطين، ج 2، صص 91- 93؛ الأمالى، ابن بابويه، محمد بن على( الصدوق)، 1376 ش، ترجمه محمدباقر كمره‏اى، تهران، اسلامى، چاپ ششم، صص 436- 438؛ همان، 1400 ق، بيروت، اعلمى، چاپ پنجم 436. [↑](#footnote-ref-62)
63. . فرائد السمطين، همان، ص 107. [↑](#footnote-ref-63)
64. . خواجه نظام الملك ابى على الحسن الخراسانى متوفاى 485 ق، وزير سلطان ملكشاه سلجوقى است. خواجه نظام الملك بنيان‏گذار مدارس نظاميه در شهرهاى مختلف ازجمله بغداد و نيشابور است. دلايلى بر شيعه بودن وى وجود دارد؛ ابهى المراد، ابن عطيه، جميل حمود، 1423 ق، تحقيق سيّد هدايت الله المسترحمى، بيروت، الاعلمى، چاپ اول، ج 2، ص 710. [↑](#footnote-ref-64)
65. . الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، عزالدين، 1386 ق، 1966 م، بيروت، صادر- بيروت، ج 10، ص 209. [↑](#footnote-ref-65)
66. . جهت توضيحات كامل ر. ك: اسرارالتوحيد فى مقامات الشيخ ابى سعيد، محمد بن منور، ابن ابى سعد بن ابى طاهر بن ابى سعيد ميهنى، 1366 ش، بخش دوم، مقدمه تصحيح و تعليقات دكتر محمدرضا شفيعى كدكنى، تهران، آگاه، چاپ اول، ج 2، ص 677. [↑](#footnote-ref-66)
67. . فرهنگ خراسان، ج 3، ص 133. [↑](#footnote-ref-67)
68. . همان، ج 6، ص 380. [↑](#footnote-ref-68)
69. همايش ملى «عطارد خراسان»، بزرگداشت 70 سال مجاهدت علمى علامه حاج شيخ عزيز الله عطاردى قوچانى رحمه الل، مجموعه مقالات همايش، 1جلد، مركز مديريت حوزه علميه خراسان - مشهد مقدس - ايران، چاپ: 1، 1394 ه.ش. [↑](#footnote-ref-69)